

فضائل و کرامات امام حسین علیه السلام

<"xml encoding="UTF-8?">

در بیان فضائل و مناقب و مکارم اخلاق آن حضرت

حسن و حسین پسران پیغمبرند

شفاعت مردی گناهکار

سبب هفت تکبیر در افتتاح نماز

بوی سیب از مرقد مطهر امام حسین(علیه السلام)

جامه های حسنین(علیه السلام) از طرف خازن جنت

سقاوت امام حسین(علیه السلام)

ناسزاگوئی عصام و روش نیکو و اخلاق برجسته امام حسین(علیه السلام)

باب موهبت به اندازه معرفت به مردم گشاده می شود

پینه هایی بر پشت مبارک امام حسین(علیه السلام)

از اربعین مؤذن و تاریخ خطیب و غیره نقل شده که جابر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:
خدای تبارک و تعالی فرزندان هر پیغمبری را از صلب او آورد و فرزندان مرا از صلب من و از صلب علی بن ابیطالب
(علیه السلام) آفرید، به درستی که فرزندان هر مادری نسبت به سویی پدر دهنده مگر اولاد فاطمه که من پدر
ایشانم.

مؤلف گوید: از این قبیل احادیث بسیار است که دلالت دارد بر آنکه حسنین علیهما السلام دو فرزند پیغمبر (ص)
می باشند و امیرالمؤمنین سلام الله علیه در جنگ صفین هنگامی که حضرت حسین علیه السلام سرعت کرد از
برای جنگ با معاویه فرمود باز دارید حسن را و مگذارید که به سویی جنگ رود چه من دریغ دارم و بیمناکم که
حسن و حسین کشته شوند و نسل رسول خدا منقطع گردد.

ابن ابی الحدید گفته: اگر گویند حسن و حسین پسران پیغمبرند، گویم هستند چه خداوند که در آیه مباحله
فرماید: أَبْنَاءُ نَاجِزٍ حَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ رَا نَحْوَاسْتَه، و خداوند عیسی را از ذریت ابراهیم شمرده و اهل لغت خلافي
ندارند که فرزندان دختر از نسل پدر دخترند، و اگر کسی گوید که خداوند فرموده است:
مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ رِجَالِكُمْ. یعنی نیست محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچیک از مردان شما در جواب گوئیم
که محمد را پدر ابراهیم ابن ماریه دانی یا ندانی بهر چه جواب دهد جواب من در حق حسن و حسین همان
است.

همانا این آیه مبارکه در حق زید بن حارثه وارد شده چه او را به سنت جاهلیت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و
آله می شمردند و خداوند در بطلان عقیدت ایشان این آیه فرستاد که محمد صلی الله علیه و آله پدر هیچیک از
مردان شما نیست لکن نه آنست که پدر فرزندان خود حسنین و ابراهیم نباشد.
در جمله ای از کتب عامه روایت شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست حسنین را گرفت و فرمود در
حالی که اصحابش جمع بودند:

ای قوم آنکس که مرا دوست دارد و ایشان را و پدر و مادر ایشان را دوست دارد در قیامت با من در بهشت خواهد

بود. و بعضي اين حديث را نظم کرده‌اند:

أَخَذَ النَّبِيُّ يَدَ الْحُسَيْنِ وَ صَنُوهُ يَوْمًا وَقَالَ وَ صَحْبَتُهُ فِي مَجْمَعٍ
مَنْ وَدَّني يَا قَوْمِ أَوْهَذِينَ أَوْ أَبَوَيْهِمَا فَالْخُلْدُ مَسْكَنُهُ مَعِي

و روایت شده که رسول خدا صلي الله عليه و آله حسنين را بر پشت مبارك سوار کرد حسن را بر اضلاع راست و حسين را بر اضلاع چپ و لختي برفت و فرمود بهترين شترها شتر شما است و بهترين سوارها شماييد و پدر شما فاضلتر از شما است.

ابن شهر آشوب روايت کرده که مردی در زمان رسول خدا صلي الله عليه و آله گناهی کرد و از بیم پنهان شد تا گاهی که حسنين را يافت تنها، پس ايشان را برگرفت و بر دوش خود سوار کرد و به حضرت رسول صلي الله عليه و آله آورد و عرض کرد يا رسول الله إِنِّي مُسْتَجِيرٌ بِاللَّهِ وَ بِهِمَا يَعْنِي پناه آورده‌ام به خدا و اين دو فرزندان تو از آن گناه که کرده‌ام، رسول خدا صلي الله عليه و آله چنان بخندید که دست به دهان مبارك گذاشت و فرمود بر او که آزادي و حسنين را فرمود که شفاعت شما را قبول کردم در حق او پس اين آیه نازل شد وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمُ الْآيَهُ.

و نیز ابن شهر آشوب از سلمان فارسي روايت کرده که حضرت حسين عليه السلام بر ران رسول خدای صلي الله عليه و آله جاي داشت پیغمبر او را می‌بوسید و می‌فرمود تو سيد پسر سيد و پدر ساداتي و امام پسر امام و پدر اماماني و حجت پسر حجت و پدر حجتهاي خدائي از صلب تو نه امام پديد آیند و نهم ايشان قائم آل محمد عليهم السلام است. و شيخ طوسي به سند صحيح روايت کرده است که حضرت امام حسين عليه السلام دير به سخن آمد روزي حضرت رسول صلي الله عليه و آله آن حضرت را به مسجد برد و در پهلو ي خويش بازداشت و تکبير نماز گفت امام حسين عليه السلام خواست موافقت نمايد درست نگفت حضرت از براي او بار ديگر تکبير گفت و او نتوانست باز حضرت مکرر کرد تا آنکه در مرتبه هفتم درست گفت به اين سبب هفت تکبير در افتتاح نماز سنت شد.

و ابن شهر آشوب روايت کرده است که روزي جبرئيل به خدمت حضرت رسول صلي الله عليه و آله آمد به صورت دحية کلبی و نزد آن حضرت نشسه بود که ناگاه حسنين عليهما السلام داخل شدند و چون جبرئيل را گمان دحیه می‌کردند به نزديك او آمدند و از او هديه می‌طلبیدند، جبرئيل دستي به سوي آسمان بلند کرد سيبی و بهي و اناري براي ايشان فرود آورد و به ايشان داد. چون آن ميوه‌ها را دیدند شاد گردیدند و نزديك حضرت رسول صلي الله عليه و آله بردند حضرت از ايشان گرفت و بوئيد و به ايشان رد کرد. و فرمود که به نزد پدر و مادر خويش ببريد و اگر اول به نزد پدر خود ببردي بهتر است. پس آنچه آن حضرت فرموده بود به عمل آوردند و به نزد پدر و مادر خويش ماندند تا رسول خدا صلي الله عليه و آله نزد ايشان رفت و همگی از آن ميوه‌ها تناول کردند و هرچه می‌خوردند به حال اول برمی‌گشت و چیزی از آن کم نمی‌شد و آن ميوه‌ها به حال خود بود تا گاهی که حضرت رسول «ص» از دنيا رفت و باز آنها نزد اهلبیت بود و تغييری در آنها بهم نرسید تا آنکه حضرت فاطمه عليها السلام رحلت فرمود پس انار برطرف شد و چون حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام شهيد شد به برطرف شد و سيب ماند آن سيب را حضرت امام حسن عليه السلام داشت تا آنکه به زهر شهيد شد و آسبي به آن سيب نرسید، بعد از آن نزد امام حسين عليه السلام بود.

حضرت امام زين العابدين عليه السلام فرمود وقتی که پدرم در صحراي کربلا محصور اهل جور و جفا بود آن سيب را در دست داشت و هرگاه که تشنگي بر او غالب می‌شد آنرا می‌بوئيد تا تشنگي آن حضرت تخفيف می‌يافت

چون تشنگي بسيار بر آن حضرت غالب شد و دست از حيوة خود برداشت دندان بر آن سيب فرو برد چون شهيد شد هر چند آن سيب را طلب کردند نيافتند، پس آن حضرت فرمود كه من بوي آن سيب را از مرقد مطهر پدرم مي‌شنوم گاهي كه به زيارت او مي‌روم و هر كه شيعيان مخلص ما در وقت سحر به زيارت آن مرقد معطر بروند بوي سيب را از آن ضريح منور مي‌شنود.

و از امالي مفيد نيشابوري مرويست كه حضرت امام رضا عليه السلام فرمود: برهنه مانده بود حضرت امام حسن و امام حسين عليها السلام و نزديك عيد بود پس حسنين عليها السلام به مادر خويش فاطمه عليها السلام گفتند اي مادر كودكان مدينه به جهت عيد خود را آرايش و زينت كرده‌اند پس چرا تو ما را به لباس آرايش نمي‌كني و حال آنكه ما برهنه‌ايم چنانكه مي‌بينی حضرت فاطمه عليها السلام فرمود اي نورديدگان من همانا جامه‌هاي شما نزد خياط است هرگاه دوخت و آورد، آرايش مي‌كنم شما را به آن روز عيد و مي‌خواست به اين سخن خوشدل كند ايشان را، پس شب عيد شد ديگر باره اعاده كردند كلام پيش را، گفتند امشب شب عيد است پس چه شد جامه‌هاي ما؟ حضرت فاطمه گريست از حال ترخم بر حال كودكان و فرمود اي نورديدگان خوشدل باشيد هرگاه خياط آورد جامه‌ها را زينت مي‌كنم شما را به آن انشاءالله، پس چون پاسي از شب گذشت ناگاه كوبيد در خانه را كوبيده‌اي فاطمه عليها السلام فرمود كيست؟ صدائي بلند شد كه، اي دختر پيغمبر خدا بگشا در را كه من خياط مي‌باشم جامه‌هاي حسنين (عليه السلام) را آورده‌ام، حضرت فاطمه عليها السلام فرمود چون در را گشودم مردی ديدم با هيبت تمام و بوي خوش پس دستار بسته‌اي به من داد و برفت. پس فاطمه عليها السلام به خانه آمد گشود آن دستار را ديد در وي بود دو پيراهن و دو ذراعه و دو زير جامه و دو رداء و دو عامه و دو كفش، حضرت فاطمه عليها السلام بسي شاد و مسرور شد، پس حسنين عليها السلام را بيدار كرد و جامه‌ها را به ايشان پوشانيد پس چون روز عيد شد پيغمبر صلي الله عليه و آله بر ايشان وارد شد و حسنين را برداشت و به سوي مادرشان برد، فرمود اي فاطمه آن خياطي كه جامه‌ها را آورد شناختي؟ عرضه داشت نه به خدا سوگند شناختم او را و نمي‌دانستم كه من جامه نزد خياط داشته باشم خدا و رسول داناترند به اين مطلب فرمود اي فاطمه آن خياط نبود بلكه او رضوان خازن جنت بوده و جامه‌ها از حل بهشت بوده، خبر داد مرا جبرئيل از نزد پروردگار جهانيان. و قريب به اين حديث است خبري كه در منتخب روايت شده كه روز عيد حسنين عليها السلام به حضور مبارك رسول خدا صلي الله عليه و آله آمدند و لباس نو خواستند جبرئيل جامه‌هاي دوخته سفيد براي ايشان آورد و حسنين (عليه السلام) خواهش لباس رنگين نمودند. رسول خدا صلي الله عليه و آله طشت آورد و حضرت جبرئيل آب ريخت حضرت مجتبي عليه السلام خواهش رنگ سبز نمود و حضرت سيدالشهداء عليه السلام خواهش رنگ سرخ نمود و جبرئيل گريه كرد و اخبار داد رسول خدا صلي الله عليه و آله را به شهادت آن دو سبط و اينكه حسن (عليه السلام) به زهر شهيد مي‌شود و بدن مباركش سبز شود و حضرت امام حسين (عليه السلام) آغشته به خون شهيد بود.

عياشي و غير او روايت كرده‌اند كه روزي امام حسن عليه السلام به جمعي از مساكين گذشت كه عباهاي خود را افكنده بودند و نان خشكي در پيش داشتند و مي‌خوردند چون حضرت راديدند او را دعوت كردند حضرت از اسب خويش فرود آمد و فرمود: خداوند متكبران را دوست نمي‌دارد و نزد ايشان نشست و با ايشان تناول فرمود، پس به ايشان فرمود كه من چون دعوت شما را اجابت كردم شما نيز اجابت من كنيد و ايشان را به خانه برد و به جاريه خويش فرمود كه هر چه براي مهمانان عزيز ذخيره كرده‌اي حاضر ساز و ايشان را ضيافت كرد و انعامات و نوازش كرده و روانه فرمود.

و از وجود و سخاي آن حضرت روايت شده که مرد عربي به مدینه آمد و پرسید که کریمترین مردم کیست؟ گفتند حسین بن علي عليه السلام، پس به جستجوی آن حضرت شد تا داخل مسجد شد دید که آن حضرت در نماز ایستاده پس شعري چند در مدح و سخاوت آن حضرت خواند. چون حضرت از نماز فارغ شد فرمود که اي قنبر آیا از مال حجاز چیزی به جاي مانده است؟ عرض کرد بلي چهار هزار دینار فرمود حاضر کن که مردی که احق است از ما به تصرف در آن حاضر گشته، پس به خانه رفت و ردای خود را که از برد بود از تن بیرون کرد و آن زرهارا به اعرابی پیچید و پشت در ایستاد و از شرم روی اعرابی از قلت زر از شکاف در دست خود را بیرون کرد و آن زرهارا به اعرابی عطا فرمود و شعري چند در عذرخواهی از اعرابی خواند اعرابی آن زرهارا برگرفت و سخت بگریست، حضرت فرمود اي اعرابی گویا کم شمردی عطا می‌گویی که می‌گویی، عرض کرد بر این می‌گیریم که دست با این وجود و سخا چگونه در میان خاک خواهد شد. و مثل این حکایت را از حضرت اما حسین عليه السلام نیز روايت کرده‌اند.

مؤلف گوید که: بسیاری از فضائل است که گاهی از امام حسن عليه السلام روايت می‌شود و گاهی از امام حسین عليه السلام و این ناشی از شباهت آن دو بزرگوار است در نام که اگر ضبط نشود تصحیف و اشتباه می‌شود.

و در بعضی از کتب منقولست از عصام بن المصطلق شامي که گفت داخل شدم در مدینه معظمه پس چون دیدم حسین بن علي عليه السلام را پس تعجب آورد مرا، روش نیکو و منظر پاکیزه او، پس حسد مرا واداشت که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی را که در سینه داشتم از پدر او، پس نزدیک او شدم و گفتم توئی پسر ابوتراب؟ (مؤلف گوید که اهل شام از امیرالمؤمنین عليه السلام به ابوتراب تعبیر می‌کردند و گمان می‌کردند که تنقیص آن جناب می‌کنند باین لفظ و حال آنکه هر وقت ابوتراب می‌گفتند گویا حلی و حلل به آن حضرت می‌پوشانیدند).

بالجمله عصام گفت: گفتم به امام حسین (عليه السلام) توئی پسر ابوتراب؟ فرمود بلي. قال فَبَالَعْتُ فِي شَتْمِهِ وَ شَتْمِ آبِيهِ

یعنی هر چه توانستم دشنام و ناسزا به آن حضرت گفتم.

فَنَظَرَ إِلَيَّ نَظْرَةً عَاطِفٍ رَّؤُوفٍ

پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد و فرمود:

اعوذ بالله مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِيَّاتِ الْآيَاتِ الی قوله ثُمَّ لَا يَقْصُرُونَ.

و این آیات اشارتست مکارم اخلاق که حق تعالی پیغمبرش را به آن تأدیب فرمود از جمله آنکه از خلاق مردم اکتفا کند و متوقع زیادترباشد و بد را به بدی مکافات ندهد و از نادانان رو بگرداند و در مقام وسوسه شیطان پناه به خدا گیرد.

ثُمَّ قَالَ: حَقَّقْ عَلَيْكَ اسْتِغْفَرَ اللَّهُ لِي وَلَكَ.

پس فرمود به من آهسته کن و سبک و آسان کن کار را بر خود، طلب آمرزش کن از خدا برای من و برای خودت، همانا اگر طلب یاری کنی از ما تو را یاری کنم و اگر عطا طلب کنی ترا عطا کنم و اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنم. عصام گفت: من از گفته و تقصیر خود پشیمان شدم و آن حضرت به فراست یافت پشیمانی مرا فرمود:

لَا تُثْرِبْ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

و این آیه شریفه از زبان حضرت یوسف پیغمبر است به برادران خود که در مقام عفو از آنها فرمود که عتاب و ملامتی نیست بر شما، بیامرز خداوند شماها را و اوست ارحم الراحمین. پس آن جناب فرمود به من که اهل

شامي تو؟ گفتم بلي فرمود شَنْشَنَه اعرفا مِنْ اخزم و اين مثلي است که حضرت به آن تمثيل جست حاصل اينکه اين دشنام و ناسزا گفتن به ما، عادت و خوئيست در اهل شام که معاويه در ميان آنها سنت کرده پس فرمود: حَيَّانا الله وَ اَيَّاكَ هر حاجتي که داري به نحو انبساط و گشاده روئي حاجت خود را از ما بخواه که مي يابي مرا در نزد افضل ظن خود به من انشاء الله تعالى.

عصام گفت از اين اخلاق شريفة آن حضرت در مقابل آن جسارتها و دشنامها که از من سر زد چنان زمين بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمين فرو بروم، لاجرم از نزد آن حضرت آهسته بيرون شدم در حالي که پناه به مردم مي بردم به نحوي که آن جناب ملتفت من نشود لکن بعد از آن مجلس نبود نزد من شخصي دوست تر از آن حضرت و از پدرش.

از مقتل خوارزمي و جامع الاخبار روايت شده است که مردی اعرابي به خدمت امام حسين عليه السلام آمد و گفت يابن رسول الله ضامن شده ام اداي ديت کامله را و اداي آن را قادر نيستم لاجرم با خود گفتم که بايد سوال کرد از کریم ترين مرد و کسی کریم تر از اهل بيت رسالت صلوات الله عليهم اجمعين گمان ندارم. حضرت فرمود: يا اخا العرب من سه مسئله از تو مي پرسم اگر يکي را جواب گفتي ثلث آن مال را به تو عطا مي کنم و اگر دو سوال را جواب دادی دو ثلث مال خواهی گرفت و اگر هر سه را جواب گفتي تمام آن مال را عطا خواهم کرد، اعرابي گفت يابن رسول الله چگونه روا باشد که مثل تو کسی که از اهل علم و شرفي از اين فدوي که يك عرب بدوي بيش نيستم سوال کند؟ حضرت فرمود که از جدم رسول خدا صلي الله عليه و آله شنيدم که فرمود:

الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ باب معروف و موهبت به اندازه معرفت بروي مردم گشاده بايد داشت، اعرابي عرض کرد هر چه خواهی سوال کن اگر دامن جواب مي گوييم و اگر نه از حضرت شما فرا مي گيرم ولا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ . حضرت فرمود که افضل اعمال چيست؟ گفت: ايمان به خداوند تعالى. فرمود چه چيز مردم را از مهالك نجات مي دهد؟ عرض کرد توکل و اعتماد بر حق تعالى. فرمود زينت آدمي در چه چيز است؟ اعرابي گفت: علمي که به آن عمل باشد. فرمود که اگر بدین شرف دست نيابد؟ عرض کرد مالي که با مروت و جوانمردی باشد. فرمود که اگر اين را نداشته باشد؟ گفت فقر و پریشانی که با آن صبر و شکیبائی باشد. فرمود اگر اينرا نیز نداشته باشد؟ اعرابي گفت که صاعقه اي از آسمان فرود بيايد و او را بسوزاند که او اهليت غير اين ندارد. پس حضرت خندید و کیسه اي که هزار دينار زر سرخ داشت نزد او افکند و انگشتری عطا کرد او را که نگین آن دويست درهم قيمت داشت و فرمود که به اين زرها ذمه خود را بري کن و اين خاتم را در نفقه خود صرف کن. اعرابي آن زرها را برداشت و اين آيه مبارکه را تلاوت کرد:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.

و ابن شهر آشوب روايت کرده که چون امام حسين عليه السلام شهيد شد بر پشت مبارك آن حضرت پينه ها دیدند از حضرت امام زين العابدين عليه السلام پرسيدند که اين چه اثر است؟ فرمود از بس که انبانهاي طعام و ديگر اشياء چندان بر پشت مبارك کشيد و به خانه زنهاي بيوه و کودکان يتيم و فقراء و مساکين رسانيد اين پينه ها پديد گشت. و از زهد و عبادت آن حضرت روايت شده است که بيست و پنج حج پياده به جاي آورد و شتران و محملها از عقب او مي کشيدند و روزي به آن حضرت گفتند که چه بسيار از پروردگار خود ترساني؟ فرمود که از عذاب قيامت ايمن نيست مگر آنکه در دنيا از خدا بترسد.

و سيد شريف زاهد ابو عبد الله محمد بن علي بن الحسن ابن عبد الرحمن علوي حسيني در کتاب تغايزي روايت کرده از ابو حازم اعرج که گفت حضرت امام حسين عليه السلام تعظيم مي کرد امام حسين عليه السلام را چنانکه گويا

آن حضرت بزرگتر است از امام حسن علیه السلام. و از ابن عباس روایت کرده که گفت سبب آنرا می‌پرسیدم از امام حسن علیه السلام؟ فرمود که از امام حسین علیه السلام هیبت می‌برم مانند هیبت امیرالمؤمنین علیه السلام، و ابن عباس گفته که امام حسن علیه السلام با ما در مجلس نشسته بود هرگاه که امام حسین علیه السلام می‌آمد در آن مجلس حالش را تغییر می‌داد به جهت احترام امام حسین علیه السلام.

و به تحقیق بود حسین بن علی علیه السلام زاهد در دنیا در زمان کودکی و صغر سن و ابتداء امرش و استقبال جوانیش، می‌خورد با امیرالمؤمنین علیه السلام از قوت مخصوص او، و شرکت و همراهی می‌کرد با آن حضرت در ضیق و تنگی و صبر آن حضرت و نمازش نزدیک به نماز آن حضرت بود و خداوند قرار داده بود امام حسن و امام حسین علیهماالسلام را قدوه و مقتدای امت، لکن فرق گذاشته بود مابین اراده آنها تا اقتدا کنند مردم به آن دو بزرگوار پس اگر هر دو به یک نحو و یک روش بودند مردم در ضیق واقع می‌شدند. روایت شده از مسروق که گفت: وارد شدم روز عرفة بر حسین بن علی علیه السلام و قدح‌های سوپق مقابل آن حضرت و اصحابش گذاشته شده بود و قرآن‌ها در کنار ایشان بود یعنی روزه بودند و مشغول خواندن قرآن بودند، و منتظر افطار بودند که به آن سوپق افطار نمایند پس مسئله‌ای چند از آن حضرت پرسیدم جواب فرمود آنگاه از خدمتش بیرون شدم پس از آن حضرت امام حسن علیه السلام رفتم دیدم مردم خدمت آن جناب می‌رسند و خوانهای طعام موجود و بر آنها طعام مهیا است و مردم از آنها می‌خورند و با خود می‌برند، من چون چنین دیدم متغیر شدم حضرت مرا دید که حالم تغییر کرده پرسید ای مسروق چرا طعام نمی‌خوری؟ گفتم ای آقا من روزه دارم و چیزی را متذکر شدم فرمود بگو آنچه در نظرت آمده، گفتم پناه می‌برم به خدا از آنکه شما یعنی تو و برادرت اختلاف پیدا کنید، داخل شدم بر حسین علیه السلام دیدم روزه است و منتظر افطار است و خدمت شما رسیدم شما را به این حال می‌بینم! حضرت چون این را شنید مرا به سینه چسبانید فرمود

یا بنی الاشرس ندانستی که خداوند تعالی ما را دو مقتدای امت قرار داد، مرا قرار داد مقتدای افطار کنندگان از شما، و برادرم را مقتدای روزه‌داران شما تا در وسعت بوده باشید.

و روایت شده که حضرت امام حسین علیه السلام در صورت و سیرت شبیه‌ترین مردم بود. به حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و در شبهای تار نور از جبین مبین و پائین گردن آن حضرت ساطع بود و مردم آن حضرت را به آن نور می‌شناختند.

و در مناقب ابن شهر آشوب و دیگر کتب روایت شده که حضرت فاطمه علیهاالسلام حسنین علیهماالسلام را به خدمت حضرت رسول «ص» آورد و عرض کرد یا رسول الله این دو فرزند را عطائی و میراثی بذل فرما، فرمود هیبت و سیادت خود را با حسن گذاشتم و شجاعت وجود خود را به حسین عطا کردم، عرض کرد راضی شدم. و به روایتی فرمود حسن را هیبت و حلم دادم و حسین را وجود و رحمت.

و ابن طائوس از حذیفه روایت کرده است که گفت شنیدم از حضرت حسن علیه السلام در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حالتی که امام حسین علیه السلام کودک بود که می‌فرمود به خدا سوگند جمع خواهند شد برای ریختن خون من طاغیان بنی امیه و سرکرده ایشان عمر بن سعد خواهد بود، گفتم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ترا به این مطلب خبر داده است فرمود که نه پس من رفتم به خدمت رسول صلی الله علیه و آله و سخن آن حضرت را نقل کردم حضرت فرمود که علم او علم من است. و ابن شهر آشوب از حضرت علی بن الحسین علیهماالسلام روایت کرده است که فرمود در خدمت پدرم به جانب عراق بیرون شدیم و در هیچ منزلی فرود نیامد و از آنجا کوچ نکرد مگر اینکه یاد می‌کرد یحیی بن زکریا (علیه السلام) را و روزی فرمود که از

خواري و پستي دنيا است كه سر يحيي (عليه السلام) را براي زن زانيه از زناكاران بني اسرائيل به هديه فرستادند. و در احاديث معتبره از طريق خاصه و عامه روايت شده است كه بسيار بود كه حضرت فاطمه عليهاالسلام در خواب بود و حضرت امام حسين عليه السلام در گهواره مي گريست و جبرئيل گهواره آن حضرت را مي جنباند و با او سخن مي گفت و او را ساكت مي گردانيد چون فاطمه عليهاالسلام بيدار مي شد ميديد كه گهواره حسين (عليه السلام) مي جنبد و كسي با او سخن مي گويد و لكن شخصي نمايان نيست چون از حضرت رسالت مي پرسيد مي فرمود او جبرئيل است.

منبع : كتاب منتهى الآمال، تأليف حاج شيخ عباس قمي